



به‌نیروهایش اعتماد به نفس می‌داد

اصالتاً مازندرانی هستم و اهل بابل و حاج آقا ایافت خراسانی هستند و مشهدی، من و بسیاری از دوستان هم استانی‌ام با ایشان در سال‌های جنگ آشنا شدیم که این آشنایی برای خودش قصه‌ای دارد. همان سال‌ها از بچه‌های آمل و بابل در تیپ ویژه شهدا بودند و هر بار که از کردستان برمی‌گشتند، از برو جردی و ناصر و کاظمی و کاوه می‌گفتند: آن قدر که آوازه آن‌ها تا روستاهای دور دست گیلان و مازندران هم رسیده بود. شوق دیدار هم‌زمان به‌ویژه جنگیدن در کنار برادر کاوه مرا به وجد آورده بود، تا آنجا که کارهای اعزامم را ردیف کردم و سال ۱۳۶۴ رفتم تیپ ویژه شهدا و واحد اطلاعات عملیات. آن زمان مسئول این واحد حاج مجید ایافت بود که الحق و الانصاف در خوش‌رویی و خوش اخلاقی سرآمد بود. بنا به تصمیم ایشان در گروه‌های گشت و شناسایی سازمان‌دهی شدم و از همان ابتدا پا به راهکارهای شناسایی گذاشتم. از همان جابود که ارتباط ما با فرمانده مان که برادر مجید باشد، بیشتر و بیشتر شد. از شناسایی که برمی‌گشتم، با دقت هر چه تمام‌تر به گزارش‌م گوش می‌داد و بعد هم با طرح سؤالات مختلف دقت و توجهم را درباره جزئیات محک می‌زد. می‌فهمیدم که او در صدد هموار کردن میدانی وسیع برای رشد استعداد من و به‌قولی کادر سازی است. اعتماد به نفسی که به‌نیروهای واحد می‌داد، فوق‌العاده بود. این را از آنجایی گویم که پس از مدتی آموزشگاهی دایر کرد تا بتوانیم تجربیاتمان را در قالب کلاس‌های آموزشی به‌نیروهای جدید منتقل کنیم. جالب است بدانید که حاج مجید در عین حال دنبال خرید دوربین عکاسی و فیلم برداری برای ثبت و ضبط تاریخ شفاهی نیروهایش هم بود. من که برای جنگیدن کنار کاوه آمده بودم، برایم حضور در کنار مجید ایافت توفیقی مضاعف بود.

جعفر فلاح، هم‌رم‌سردار

مغز متفکر لشکر ویژه شهدا

حاج مجید ایافت به معنای واقعی یاور و هم‌رمز فرمانده شهیدمان، محمود کاوه بود. کسی که همه عمر بابرکتش را وقف خدمت به اسلام و انقلاب و شهدای عزیز کرده بود. ایشان از مدیران و فرماندهان نمونه‌وبی نظیر لشکر ویژه شهدا بود که اگر او را مغز متفکر این لشکر بنامم، حرفی به گزافه نگفته‌ام. او در عین حال که برای نیروهای رزمنده رفیقی عزیز و صمیمی محسوب می‌شد، برای فرمانده لشکر به‌منزله یار صدیق و محرم اسرار به حساب می‌آمد. حاج مجید تنها فرد با سابقه لشکر ویژه شهدا بود و از اولین روزهای تأسیس این یگان پرافتخار تا آخرین روزهایی که جبهه شمال غرب را ترک کردیم، در منطقه نبرد با ضد انقلاب داخلی حضور فعال و مؤثری داشت. ایافت بهترین دوست من بود و امیدوارم در آن دنیا همراه یکدیگر باشیم.

قاسم رادمر، هم‌رم‌سردار

مجاهدی بی نظیر در صحنه‌های رزم

از آشنایی من و سردار ایافت بیش از چهار سال است که می‌گذرد؛ همان زمانی که تیپ ویژه شهدا شکل گرفت و با ضد انقلاب که شهرهای کردستان را در تصرف داشت می‌جنگید؛ از همان زمان که در واحد اطلاعات عملیات دائم در حال شناسایی مواضع دشمن و نقاط ضعف و قوتش بود. اطلاعاتی که او و تیم همراهش می‌آوردند، باعث می‌شد بتوانیم با کمترین نیرو به مواضع دشمن نفوذ کنیم و با آن‌ها بجنگیم. برادر مجید از همان ابتدا در کردستان و شهر سقز تحت تعلیم و تربیت برادر کاوه بود. از این رو در اخلاق، رفتار و مجاهدت در صحنه‌های رزم تبدیل شده بود به مجاهدی بی نظیر که مانندش را کمتر دیده بودیم. ما تلاش و مجاهدت او را در زمینه زنده نگه داشتن یاد و خاطره شهدای عزیز هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنیم.

سردار غلامرضا علاماتی، هم‌رم‌سردار



تا آخر کنار کاوه ماند

آشنایی من و حاج مجید برمی‌گردد به آغاز عملیات آزادسازی جاده پیرانشهر به سردشت در سال ۱۳۶۱ که من جوانی بودم چست و چالاک و خدمه دوشیکاو به لطف خدایی محابا و نترس. وظیفه ما تأمین امنیت ستون خودرویی بود که به تناسب پیشروی رزمندگان تیپ ویژه شهدا از نقطه‌ای به نقطه دیگر حرکت می‌کردند و مسئولیت این ستون موتوری که گاهی تا چهل ماشین کوچک و بزرگ را شامل می‌شد، برعهده حاج آقا ایافت بود که از نظر سنی از من خیلی هم بزرگ‌تر نبود. برای ادامه عملیات نیاز به مهمات بود که باید می‌رفتیم و از زاغه مهمات ارومیه تحویل می‌گرفتیم. برای این کار دو دستگاه آیفاد در نظر گرفته شد و یک دوشیکاو که خدمه‌اش من باشم. رفتیم و برگشتیم و بدون آنکه مهماتی بیاوریم، در مسیر برگشت یکی از آیفادها چپ کرد؛ همان آیفایی که حاج مجید داخلش بود. او به شدت از ناحیه سر مجروح شده بود. منتقلش کردیم نقده و از آنجا با بالگرد به ارومیه. چند روزی نشده بود که با سر بانددپیچی شده از مشهد برگشت. در این زمان رسیده بودیم به میانه راه پیرانشهر به سردشت و ضد انقلاب دست به کار شده بود و جاده‌ها را با مین مسلح کرده بود تا مانع پیشروی مان شود. مین یاب تیپ ما برادری ارتشی بوده به نام پیکاپ که حین خنثی‌سازی مین‌ها به شهادت رسید. از آنجا به بعد برادر کاوه دستور داد دیگر مین خنثی نکنیم، بلکه کنارش نارنجکی را منفجر می‌کنیم تا هم مین را خنثی کرده باشیم و هم برای این کار دیگر تلفات ندهیم. بر اثر انفجار یکی از همین مین‌ها که از نوع ضدتانک بود، کوهی از سنگ به هوا پرتاب شد. دست‌بر قضایی از همان سنگ‌ها خورد به کمر حاج مجید و او باز مجروح شد، اما این بار دیگر مشهد نرفت و مانند تادر کنار برادر کاوه پیروزی در این عملیات را با چشم خودش ببیند.

علی اکبر محسنی، هم‌رم‌سردار

حاج مجید با سینما رسالتش را تمام کرد

یکی از چیزهای سخت زندگی این است که بخواهی از رفیق با چهل سال رفاقت صحبت کنی؛ به‌ویژه اگر ناباورانه رفته باشد. او تنها سرداری است که همه سال‌های حضورش در جنگ راه‌زیناترین شکل ممکن نوشته است. به گمانم فیلم‌نامه سریالی را هم که نوشته است، جزو سندهای ماندگار باشد. اصلاً حاج مجید از زمانی رسالتش را در جنگ به پایان رسانید که با سینما شروع به همکاری کرد و ما نقش مؤثر او را در تولید فیلم‌هایی برای شهید کاوه مانند «شور و شیرین» یا مستند «درخت بابا» با چشم خودمان دیدیم.

ماشاء... شاهمرادی‌زاده، دوست سردار

اوشانه به‌شانه کاوه حرکت می‌کرد

با همه اعتقاد عرض می‌کنم که در شایستگی من نیست که بخواهم آقای ایافت عزیز را توصیف کنم. رزمنده‌ای مثل ایشان را باید شهیدانی چون برو جردی و کاظمی و قمی توصیف کنند، تعریف کنند و تحسین کنند. زیرا او همیشه شانه‌به‌شانه و پایه‌پای آن سرداران شهید بود. من در بسیاری از مواقع و حتی در حضور خود آقای ایافت عزیزم می‌گفتم که اگر از من بپرسند که چه کسی از لحاظ سابقه و دوستی و رفاقت به شهید کاوه نزدیک بوده است، من شمار معرفی می‌کنم. ایشان به معنای واقعی یک مجاهد نستوه بود و از آن دست مجاهدانی که هیچ‌گاه آلوده به دنیا و زخارف آن نشد و به لطف خداوند بر همین روال زندگی کرد تا آن‌گاه که با دلی مملو از عشق به خدا و دوستان شهیدش به دیدار حضرت حق شتافت.

هوشنگ بزرگی، هم‌رم‌سردار

